

درس سیصد و نود و سوم

وجود رابط و کیفیت تعقل در آن (۴)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به حقیقت وجود رابط در جلسه گذشته صحبت‌هایی شد. دیدم اگر قدری توضیح بیشتری راجع به این قضیه داده بشود بد نیست گرچه خب حالا چندان که ما به خود کتاب هم چیز نداشته باشیم ولی بالأخره مرحوم آخوند این مطلب را هم بعداً خودشان نقل می‌کنند. این بحث در بحث عرفان نظری در فصوص و تمهید و نفحات آمده است و مسئله بسیار مهم و دقیقی است که به خصوص این مسئله از عرفا نشئت گرفته است که عرفا حقایق اشیاء را در قبال وجود منبسط و وجود واحد که اختصاص به ذات احدیت دارد به عنوان وجود رابط می‌دانند. در تبیین وجود رابط همان‌طوری که صحبت شد وجود رابطه وجودی است که استقلال خارجی ندارد، یعنی در تعریفش وجود فی غیره لحاظ شده است در مقابل وجود فی نفسه که وجود فی نفسه یا وجود ذاتی است یا وجود عوارض و اوصاف ذات است. در هر دوی اینها وجود، وجود فی نفسه است.

معنای وجود فی نفسه

معنای وجود فی نفسه عبارت از این است که خود او قابل اشاره حسیه یا قابل اشاره عقلیه است. اشاره حسیه در مورد مُلک و در مورد عالم شهادت و ماده و صورت است و اشاره عقلیه درباره عالم غیب است؛ اما وجود فی نفسه‌ای که قابل اشاره نباشد، طبعاً وجود خارجی هم نخواهد داشت. این یک مسئله مسلّم علیها است.

تعریف معانی حرفیه

بنابراین آنچه که در مقابل این است که عبارت از وجود فی غیره است، طبعاً وجود خارجی استقلالی نباید داشته باشد. از آن تعبیر به معانی حرفیه می‌کنند که معانی حرفیه وجود خارجی استقلالی ندارند اما در السنّه اهل محاوره مورد استعمال قرار می‌گیرند؛ **سِرْتُ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكَوْفَةِ**، باینکه ابتدائیت وجود فی نفسه ندارد، اما بنای عقلاء و سیره عقلائیّه بر ترتیب آثار محاوره‌ای و خارجی بر همین وجود فی غیره است و دلیل آن‌هم روشن است: دلیل اول اینکه وجود خارجی ندارد چون آنچه که وجود خارجی دارد بصره و شخص

متحرک است ابتدائیت هم که معنا ندارد، ابتدائیت یک امر قراردادی و جعلی است و آنچه که در خارج هست عبارت از مکان است، مکان هم ارض و تراب و ابنیه است، اما ابتدائیتی که در غیر از این مقوله باشد آن ابتدائیت، ابتدائیت خارجی نیست. بله! عقلاء به ملاحظه آن صفتی که عارض و طاری می شود و متحرک است و به ملاحظه آن مکان و شخص متحرک یک معنایی را انتزاع می کنند که عبارت از ابتدائیت است. این ابتدائیت دو نوع تصور دارد؛ یک تصور استقلالی است و این همان ابتدائیتی است که ذهن آن را مستقلاً لحاظ می کند و آن را در موارد مختلفه اعمال می کند. حالا چه آن ابتدائیت بصره باشد، چه کوفه باشد، چه طهران باشد یا سایر امکانه باشد. بالآخره این معنایی را که ذهن نسبت به بصره و سایر امکانه می دهد، باید یک منشأ استقلالی و فی نفسه داشته باشد. باید این وجود فی غیره یک منشأ فی نفسه داشته باشد و آن منشأ فی نفسه اش عبارت از - دقت کنید چون بعداً در بحث ربطی اشیاء خیلی مسئله مهم است و می شود گفت که این قضیه محور برای تمام نقاشها و تحقیقات است، - همان وجود ذهنی است؛ قوه خلاقیت ذهن، یک ابتدائیتی را سوای حرکت، محل، موضع و متحرک، جعل و انتزاع می کند و آن ابتدائیت را همانند سایر مقولات ثانویه و مفاهیم ثانویه به همه موارد مبتلا بها تسری می دهد؛ چه بصره باشد چه منزل خود شما باشد. [من باب مثال] از منزل حرکت کردم و به خیابان و شارع رسیدم؛ ابتدائیت و انتهائیت مشخص است. یا از این نقطه شهر حرکت کردم و به نقطه دیگر شهر رسیدم، این ابدائیت است. اینکه یک معنا به ذهن تبادر می کند، نه معانی مختلفه، به واسطه وجود فی نفسه است که این وجود فی غیره متدلی به آن وجود فی نفسه است و این وجود فی نفسه عبارت از همان ارتکاز ذهنی و ادراک ذهن معنای ابتدائیت را می باشد. ابتدائیت یعنی اول بودن، این اول بودن دیگر اختصاص به اشیاء ندارد. وقتی که می گوئیم: اول، دیگر از وجود فی غیره خارج می شود و معنای اسمی به خود می گیرد و می شود بر او حکم کرد و همین طور اوصاف و عوارضی را بر او بار کرد. این معنای اول بودن است.

عدم وجود فی نفسه و استقلالی در خارج از ذهن

پس در اینجا وجود او وجود فی نفسه می شود. اما صحبت ما در این است که آیا این وجود فی نفسه و استقلالی در خارج از ذهن هم هست یا نیست؟ در خارج از ذهن وجود ندارد. سوای این کتاب و سوای آن مسافتی که تا دم در هست، می گوئیم: از این کتاب تا دم در را پارچه بیندازید، ابتدا ابتدای این کتاب است و انتها هم تا جلوی آن دهلیز است. سوای این کتاب و سوای این فرش و سوای همین مکان، چیز دیگری به نام ابتدائیت نداریم. پس این ذهن این وجود فی نفسه ای را که در اینجا ادراک می کند و درست هم ادراک می کند و به آن ترتیب اثر می دهد به چه ملاحظه ای این وجود فی نفسه را ادراک می کند؟ به لحاظ اجتماع مقارنات و مصاحباتی چند که آنها را در کنار هم قرار می دهد و از میان آنها یک وجود فی نفسه ای را خلق می کند؛ قدرت

خلاقیتی و قدرت انتزاعی دارد. این انتزاع می‌کند؛ کتاب را مشاهده می‌کند، آن در و باب را مشاهده می‌کند، تفاوت بین این کتاب و بین آن باب را مشاهده می‌کند، آن نحوه القای قماش را هم مشاهده می‌کند که آن قماش محدود است و این شخص باید یک حدی را بر آن قماش عارض کند، آن حد را از کتاب قرار می‌دهد. همین که کتاب را حد قرار داد ابتدائیت متولد شد و این یک مسئله‌ای است که بچه‌ها هم می‌فهمند! یعنی این وجود فی نفسه را بچه‌ها هم متوجه می‌شوند! یعنی بچه هم قوه خلاقیت دارد؛ انسان به بچه‌ای که می‌خواهد حرکت کند و هنوز به راه نیفتاده است می‌گوید: تاتی کن، راه بیفتد، از اینجا تا دم در برو، یک شکلات هم به او می‌دهید. این حساب می‌رسد؛ قدرت خودش را از این مکانی که شما هستید تا آن جایی را که برای او مطرح می‌کنید و می‌خواهد از اینجا حرکت کند تا به آنجا برسد [بررسی می‌کند] تا اینکه آن شکلات و آب نبات را بگیرد. پس او هم این معنا را می‌فهمد؛ یعنی این ابتدائیت و انتهائیت را خود طفل هم می‌فهمد! او هم این مسئله را خلق کرده است و اختصاص به ما ندارد، خیال نکنید که شما طلبه هستید و خلاصه از فضلا و اینها هستید [و فقط شما می‌فهمید!] نه، اینها چیزهایی است که خداوند در وجود بشر جبلی خلق کرد؛ نیازی به این مسائل ندارد مثل مسائل دیگر.

این ابتدائیتی که این نفس این ابتدائیت را به عنوان وجود مستقل در وجود خودش قرار داد، وجود خارجی‌ای که قابل اشاره باشد نیست. بله، محاکمی از این وجود دارد و یک چیزی حکایت از این می‌کند و آن چیزی که از او حکایت می‌کند عبارت از آن خلاقیت نفس است که آن ابتدائیتی را که وجود فی نفسه برای خود قائل بود، مجازاً - نه حقیقتاً - و اعتباراً در خارج تصویر می‌کند. یعنی می‌گوید که این ابتدائیت ذهنی در خارج هم موجود است و از آنجایی که این ابتدائیت ذهنی در خارج نمی‌تواند وجود فی نفسه داشته باشد، لاجرم و بالضرورة ذهن و نفس برای این ابتدائیت خارجی وجود مجازی جعل می‌کند. وجود مجازی، نه به عنوان مجاز در مقابل حقیقت بلکه به معنای همان وجود فی غیره؛ یعنی به ملاحظه این مقارنات، در داخل این مقارنات یک وجودی می‌سازد که آن عبارت از ابتدائیت فی غیره است، نه ابتدائیت فی نفسه. لذا دلیل بر این مطلب این است که آن ابتدائیت فی غیره که در خارج هست چون جزئی است، قابل سرایت بر سایر جزئیات نیست؛ ابتدائیت بصره اختصاص به بصره دارد و قابل حمل بر کوفه نیست. ابتدائیت کوفه اختصاص به کوفه دارد و قابل صدق بر بصره نیست. آن جزئی، حکمش مانند سایر جزئیات دیگر در مفاهیم ثانویه و در طبیعت - طبایع و طبایع انواع - هست؛ تا وقتی که طبایع انواع وجودشان وجود ذهنی است قابل سرایت بر همه مصادیق است، تا وقتی که انسان وجودش وجود ذهنی است قابل سرایت بر زید، عمرو، بکر و خالد است اما همین که این انسانیت وجودش وجود خارجی می‌شود دیگر قابل سرایت نیست؛ **جزئی لا یصدق علی کثیرین**.

بنابراین گرچه این وجود خارج ما وجود فی نفسه نیست ولی چون این وجود در ضمن جزئیات خارجی

تحقق پیدا می‌کند لذا قابل سرایت بر دیگری نیست. چون این وجود در ضمن بصره و متحرک و حرکت تحقق پیدا می‌کند، طبعاً بصره هیچ وقت کوفه نخواهد شد، کوفه هم بصره نخواهد شد و احکام جزئیت بر این مسئله صدق می‌کند.

فعلی‌هذا وجود رابط عبارت از حکم عقل و حکم ذهن بر یک امر خارجی است که آن امر خارجی وجود فی نفسه و قابل اشاره ندارد؛ قابل اشاره نیست. انسان دست بگذارد و بگوید که این وجود، وجود رابط است. اینجا ابتدائیت است، اینجا اول است، اینجا آخر است، نه اینجا فرش است. ابتدائیت اینجا نیست. شما همین ابتدائیتی که در اینجا تصور می‌کنید من این کتاب را بیست سانت این طرف‌تر می‌برم، ابتدائیت اینجا می‌شود؛ وقتی ابتدائیت در اینجا تصور می‌شود من اصلاً این کتاب را حرکت می‌دهم و ابتدائیت آنجا می‌شود. بنابراین ابتدائیت یک امری نیست که در خارج دارای مصداق مشخص نباشد، ما ده تا ابتدائیت که نداریم. بالآخره ابتدائیت یا اینجای فرش و این مقدار از فرش و سجّاد است یا اینجاست، این نمی‌شود که دیگر هم اینجا ابتدائیت باشد و هم آنجا. چرا این ابتدائیت‌ها فرق می‌کنند؟ شما هر یک سانتی که تغییر بدهید یک ابتدائیت دارید؛ یک ابتدائیت، ابتدائیت، ابتدائیت... هزارتا ابتدائیت در اینجا درست می‌کنید و هزارتا انتهائیت در آن طرف درست می‌کنید درحالی که آنچه که در آنجا هست زمین است دیگر و دیگر غیر از آن که [چیزی نیست] این چه مسئله‌ای است که بی‌نهایت - به تعداد میلیمترها - وجود رابط درست می‌شود؛ به تعداد میلیمتر، هزارتا میلیمتر، صد هزار میلیمتر، صد هزارتا وجود رابط شما در اینجا درست می‌کنید درحالی که چیزی در اینجا تغییر نکرد. چرا درست شده است؟! ذهن درست کرده است. ذهن در عالم اعتبار دستش باز است؛ یک وقت اینجا را ابتدا قرار می‌دهد یک وقت اینجا را قرار می‌دهد، یک وقت آنجا را قرار می‌دهد و یک وقت جای دیگر را قرار می‌دهد. ذهن است دیگر؛ ذهن [یا] قوّة خلاقیه برای ابتدائیت، مصادیق خارجی **ما لا یتناهی** جعل می‌کند.

وجود رابط، جعل و اعتبارِ ذهن

بنابراین وجود رابط وجود فی نفسه و قابل اشاره خارجی نیست. آنچه که هست عبارت از جعل و اعتبار در ذهن است بر خلاف ایهام بعضی از عبارات بزرگان که حکایت از وجود خارجی وجود رابط می‌کند. پس ما می‌توانیم در خود ذهن این دو مسئله را تفحص کنیم. ببینید یک وقتی ذهن خود ابتداء را تصور می‌کند و یک وجود مستقل می‌شود. یک وقتی ذهن می‌گوید: **سِرُّ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكُوفَةِ** ابتداء در ذهن نیست یعنی همین ابتدائیتی که وجودش وجود ذهنی بود، نه وجود خارجی، همین ابتدائیت در قالب جمله وجود رابط می‌شود. هردوی این مسئله در ذهن اتفاق می‌افتد در خارج چیزی اتفاق نمی‌افتد. البته ذهن به اتکای خارج

جعل می‌کند؛ یعنی وقتی که مقارنات و مصادیق را در خارج می‌بیند به اتکای آنها وجود اعتباری جعل می‌کند. اما صحبت در این است که هردو وجود فی نفسه و رابط، در ذهن تحقق دارند، نه در خارج! آنچه که در خارج تحقق دارد: بصره و شخص و تحرک است و چیزی دیگری نیست. **خب اینکه من می‌گویم: سِرُّ مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكَوْفَةِ**، ابتدائیت در بصره می‌رود که این در لابه‌لای جمله من اندماج پیدا کرده است، آن ابتدائیت هم وجودش باز در ذهن می‌شود.

پس یک امر در یک جا به دو لحاظ دو اعتبار مختلف به خود می‌گیرد؛ یعنی یک امر که عبارت از ابتدائیت است به یک لحاظ در ذهن وجود فی نفسه پیدا می‌کند و به لحاظ دیگر در همین ذهن وجود رابط و وجود فی غیره پیدا می‌کند. درست شد؟! منتها ذهن به لحاظ خارج است و در آن بحثی نیست. یعنی این معنا را از جزئیات خارج کشف می‌کند و به دست می‌آورد.

مفاهیم ثانویه انتزاع ذهن

من باب مثال مفاهیم ثانویه؛ همان‌طور که ذهن از وجودات خارجی و جزئیات خارجی یک معنای ثانوی را انتزاع می‌کند مثل زید، عمرو، بکر و خالد، تمام این جزئیات را لحاظ می‌کند و بعد یک معنای کلی - کلی که در خارج وجود ندارد، کلی در ذهن هست - که عبارت است از انسانیت، کتابت، علم و اوصاف دیگر مثل بیاض، ذهن این معنا را وجود فی نفسه به آن می‌دهد. حالا این معنای انسانیتی را که ذهن در وجود ذهنی خودش به آن وجود فی نفسه داد آیا این انسانیت به همین کلیت در خارج هم هست؟! در خارج دیگر نیست آنچه که در خارج هست مصادیق انسانیت است و مصادیق انسانیت غیر از خود انسان است. مصادیق انسانیت جزئی هستند و جزئی قابل تسری بر دیگری نیست. آنچه که در ذهن هست عبارت از طبیعت کلیه است و آن طبیعت کلیه فقط وجود فی نفسه دارد و وجودش در ذهن هست نه در خارج؛ در خارج زید هست، در خارج انسان کلی نیست.

همین مسئله در وجود رابط تحقق دارد. آنچه که در خارج هست جزئی است اما ذهن یک معنای کلی که ابتدائیت است را در ذهن تصور می‌کند و به آن وجود می‌دهد. درست شد؟! همین ذهن به لحاظ دیگر این وجود فی نفسه را تبدیل به وجود رابط می‌کند، کار ذهن مغیّریت و تغییر دادن و مبدلیت است. از یک معنا به معنای دیگر می‌آورد. انسان، زید را تبدیل به انسان کلی می‌کند و انسان کلی را تبدیل به زید می‌کند! این کار ذهن است. وجود فی نفسه را که ابتداء هست تبدیل به ابتدائیت فی غیره می‌کند و آن ابتدائیت فی غیره را تبدیل به ابتداء می‌کند و وقتی که تبدیل به ابتداء کرد دیگر برای خودش به عنوان یک مسئله نگه می‌دارد. من باب مثال بچه وقتی که هنوز ابتدائیت و انتهاییت را متوجه نیست چطور تصور می‌کند؟! بچه که ابتدائیت را

اول نمی فهمد، آنچه که در اینجا می فهمد دیوار است؛ دست می زند می فهمد دیوار است و آنچه را که در آنجا می فهمد آن هم دیوار است، یک مقایسه ای بین این طرف و آن طرف می کند، می فهمد اینجا یک دیوار است و آنجا هم یک دیوار است. بعد حرکت می کند از اینجا به آنجا می رود باز هنوز نمی فهمد، از آنجا به اینجا می آید. این در ارتباط با صحبت پدر و مادر و اینها متوجه می شود که از یک نقطه باید شروع کند و به یک نقطه ختم کند. این معنای اجمالی در ذهنش شکل و تشکل پیدا می کند کم کم کم کم می آید ابتدائیت می شود و حقیقت و واقعیت ابتدائیت را می فهمد؛ از کجا شروع کردن و به کجا ختم کردن. حالا معنای فی نفسه شد، اول نبود؛ اول فقط جزئی بود، دارد تحقیق می کند. همان طور که وقتی شما می خواهید یک معنای کلی را در لابراتوار و مختبر و آزمایشگاه تحقیق و استنباط کنید و یک حقیقت کلی را متوجه بشوید، موارد جزئی را می آورید و آن موارد جزئی را بررسی می کنید و بعد، از این موارد جزئی یک معنای کلی اخذ می کنید آن وقت بر تمام این موارد جزئی حمل می کنید. قبل از اینکه به این برسید ممکن است شش ماه طول بکشد تا اینکه شما یک معنای کلی را استنباط کنید. شش ماه! فقط الان جزئی می بینید، این جزئی است. یک آزمایش و اختبار روی این جزئی می کنید یک اجمالی در ذهن می آید یک آزمایش و اختبار روی این جزئی یک اختبار روی جزئی دیگر می کنید، بعد این اختبارات را جمع می کنید و بعد از شش ماه یک حکم کلی می کنید و فرض کنید اسم این ویروس را که الان شما در موارد جزئی اختبارات متفاوت کردید به عنوان یک طبیعت نوعیه می گذارید، حالا وجود فی نفسه ذهنی می شود. الان، نه قبلاً؛ قبلاً اسم نگذاشتید، چرا اسم نگذاشتید؟ چون هنوز به نتیجه نرسیده اید. هنوز به ماهیت این ویروس پی نبرده اید. هنوز به ماهیت این دوا پی نبرده اید. وقتی که بعد از اختبارات متفاوت به ماهیت پی ببرید یک اسمی از طرف خودتان جعل می کنید و برای اینکه ویروس از سایر ویروس ها ممتاز و جدا باشد، می گویند: این ویروس، ویروس خاص است، این طبیعت نوعیه می شود. همین در همه مسائل هم هست.

چگونگی شکل گیری مفاهیم ثانویه برای بشر

بنابراین مفاهیم ثانویه از ابتدا که درست نشده اند بلکه با ملاحظه جزئیات مختلف و تفحص در آنها برای بشر مفاهیم ثانویه تولید می شود، آن مفاهیم ثانویه را به مطابق با مصادیق خودش قابل انطباق می کند و بر همان مصادیق خارجی خودش حمل می کند. این یک طبیعت است و یک روال مسئله استقرا و تجربه است و مسئله استقراء و تجربه بر همین اساس است.

بنابراین این وجود رابط هم وجود فی نفسه و هم وجود فی خارجش در ذهن هست. لذا در آن بحثی لفظی و عبارتی که قبلاً گذشت مرحوم آخوند در آنجا این طور می فرماید که خود نفس و خود ذهن است که

به دو اعتبار دو نوع وجود تصور می‌کند. یک وجود فی نفسه به نام ابتدائیت و یک وجود فی غیره به نام **سِرِّثْ مِنَ البَصَرَةِ**. درست شد؟! از اینجا می‌خواهیم به وجودات عالم خلق منتقل بشویم، تمام وجودات عالم خلق، چه وجودات عالم طبع و شهادت و چه وجودات عالم غیب، عباراتی را که عرفا و بسیاری از فلاسفه بزرگوار نسبت به عالم خلق و به کل عالم معالیل و مخلوقات اطلاق کردند این است که فرمودند: وجود مخلوقات، همه اینها وجود رابط است. مقصود اینها از این وجود رابط در اینجا چیست؟! ببینید شکی نیست که هم آنها و هم ما ی طلبه که حظّی از این مسائل نبردیم - که خود بنده باشم، شما که الحمدلله همه از عرفای شامخین هستید بنده خودم را عرض می‌کنم - هر دوی این طیف، طیف جهالت، و هم افراد دیگر معترف و متیقن بر یک وجود خارجی فی نفسه هستیم. یعنی همه افراد این را قائل‌اند که بالآخره اشیاء در خارج وجود فی نفسه دارند و قابل اشاره هستند خب اینها را من دارم اشاره می‌کنم دیگر! الآن این لیوانی که در دست من هست، این آبی که الآن در اینجا هستف این ضبط‌هایی که الآن در اینجا هستند، کتاب‌هایی که الآن که در اینجا هستند، تمام اینها وجودات خارجی فی نفسه هستند که هر کدام از اینها با دیگری متمایز هستند و در این مسئله شکی نیست. مسئله‌ای که در اینجا هست این است که در این مسئله هم باز شکی نیست بر اینکه اصل و حقیقت تمام این وجودات خارجیّه جنبهٔ ربطی و تعلقی به آن وجود بحت و وجود بسیط است، در این هم که کسی شک ندارد و این قضیه مفروغ‌عنه است همان‌طوری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُمَارَجَةِ، خَارِجٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمَزَايِلَةِ^۱.

این حکایت به همین وجود ربطی و وجود تعلقی دارد که در عین اینکه امام علیه‌السلام به مخلوقات اطلاق اشیاء می‌کند، نه اطلاق پوچ، «شیء» همان‌طور که راجع به پروردگار خود امیرالمؤمنین دارید: «**شیءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ**»؛ **شیءٌ، اَیْ مَا يَشَاءُ**؛ [یعنی] آنچه که اراده می‌شود و خواست به او تعلق می‌گیرد، خواست که به امر عدمی تعلق نمی‌گیرد بلکه به امر وجودی تعلق می‌گیرد؛ **شیءٌ وَلَكِنْ لَا كَالْأَشْيَاءِ**. بله از نقطه نظر شیئیت، «**شیءٌ**»، منتها از نقطه نظر حدود شیئیت و حدود ماهوی «**لَا كَالْأَشْيَاءِ**». اما نمی‌توانیم بگوییم: خداوند **شیءٌ لَا**

^۱. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۱۳۸، تعلیقه ۲:

«شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۲۷ به نقل از امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛

شرح مشنوی، ج ۳، سبزواری، ص ۴۵۵ و ص ۵۰۹، این مضمون با عبارات مختلف از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده؛

التوحید، ص ۳۰۶؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۴۲ و ۳۴۳: «هو فی الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَارَجَةٍ، خَارِجٌ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَنَةٍ

”دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٍ، وَخَارِجٌ مِنْهَا لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٌ.“
نهج البلاغة (عبد)، ج ۱، ص ۱۶: ”مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمَزَايِلَةٍ.“

^۲. التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۰۷.

هویة له حتی، بله می توانیم بگوییم: لا ماهیة له اما لا هویة له دیگر نمی توانیم بگوییم. هویة له یعنی وجود خارجی دارد، آن حقیقتی را که شکی نیست که اصل و ریشه و مایه تمام مخلوقات و تمام جزئیات و مصادیق در عالم کون است، همه آنها به واسطه تعلق و ربط با وجود بسیط است یعنی فقط حقیقت وجود فی نفسه خارجی هم تبدیل به عدم خواهد شد. در این مسئله هم شکی نیست. من باب مثال این نور چراغ الآن دارد در اینجا می آید، تا این نور به این کتاب نخورد، من عبارات این کتاب را نمی توانم بینم. تا این نور به چهره ها و به صور نخورد، ما همدیگر را نمی توانیم ببینیم پس علت اینکه ما همدیگر را می بینیم عبارت از ضوئی است که انعکاس بر صور انعکاس بر افراد و اشیائی خارجی پیدا کرده است. حالا آیا این نور و صورتی که در خارج وجود دارد، عدم است یا موجود است؟ موجود است. اگر عدم بود که نمی توانستیم ببینیم؛ ﴿ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوَقَّ بَعْضُهَا﴾^۱ اگر ظلمت بود که ما نمی توانستیم ببینیم!

پس تا یک نور خاص به جناب آقای ...، در اینجا اضائه و افاضه نشده بود چهره و صورت ایشان مشخص نمی شد. حالا آن نوری که الآن بر چهره ایشان هست با آن نوری که بر چهره جناب آقای ... هست فرق دارد. چرا؟! چون آن جزئی می شود.

این انوار خارجی هرکدام اینها جزئی است و قابل صدق بر شخص دیگر نیست، قابل صدق بر جزئی است و این هم که واضح است دیگر، بالأخره یک تفاوتی بین شخص و بین اظهار و ابراز شخص وجود دارد؛ شخص موجود است ولی تا وقتی که نور جزئی - نه نور کلی؛ گفتیم که نور کلی در ذهن هست و در خارج نیست - نتابد آن شخص قابل اظهار و قابل ابراز نیست. این یک مطلب دیگری است. یعنی این صفت در او متجلی نمی شود. پس این انواری که الآن در خارج هستند هرکدام از این انوار، انوار جزئی است. حالا من می آیم دستم را جلوی این چراغ قرار می دهم و نور را مانع می شوم از اینکه به افراد بخورد، یک مرتبه عدم می شود. یک پارچه سیاه، یک قماش سیاه، یک پاکت سیاه، در داخل این چراغ قرار بدهید یک مرتبه همه جا تاریک می شود، تمام شد! تمام جزئیات همه منتفی شد، چرا؟! چون اصل و حقیقت همه جزئیات نور بود. دوباره آن پاکت را بردارید یک دفعه همه جا قابل اضائه و قابل استضائه است. دوباره بگذارید دوباره عدم می شود.

^۱ . سوره نور (۲۴) آیه ۴۰. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۶:

«ظلمت به روی ظلمت، ظلمت های متراکم و انبوه، آنان [کافران] را احاطه می کند.»

مثالی برای کثرت در وحدت

سریان وحدت در کثرت

بنابراین تمام اشیاء در عالم خلق، حکم این انوار جزئی‌های را دارند که این انوار جزئی‌ه هرکدام قابل سرایت بر دیگری نیستند؛ این نور قابل سرایت بر این، این قابل سرایت بر این و **هَلَمْ جَرّاً** نیست هرکدام، نور اختصاص به او را دارد؛ در عین اینکه آن نور عبارت از همان نوری است که از آنجا می‌آید و از آن مبدأ و از آن چراغ و نور واحد می‌آید. اما همین نور واحد در قوالب مختلف متکثر می‌شود و کثرت پیدا می‌کند. این معنای کثرت در وحدت می‌شود؛ یعنی یک وحدت حرکت می‌کند بعد در قالب متکثر می‌شود، حالا فرق بین آن نور و آن نور بسیط این است که در اینجا ذات با خود آن ضوء و تَلَأُلُو دوتا است ولی در عالم وجود آن نور با آن ذات خارجی واحد است؛ در عین اینکه آن جزئی با جزئی دیگر متفاوت است. درست شد؟! این معنای سریان وحدت در کثرت است. روی این جهت آنچه که برای ما در اینجا مسلم است دو مطلب است؛

مطلب اول: اینکه وجود خارجی همه اشیاء **مسلّم و متیقّن و فی نفسه و لِنَفْسِه**، البته بغیره نه فی نفسه و لِنَفْسِه، بنفسه فقط وجود به ذات است. **وجود فی نفسه لِنَفْسِه بنفسه** این وجود، وجود برای پروردگار است خودشان وجود ندارند دیگر، خب این را مثال زدیم.

مطلب دوم: اینکه تمام این وجودات خارجی، وجود فی نفسه آنها عبارت از آن حقیقت تعلّیه و تدلّی به آن وجود بسیط است، در این هم شکی نیست. شما تمام این انواری را که در اینجا هست؛ **نور نور نور جزئی جزئی**، تمام این انوار واقعاً وجود فی نفسه اینها لِنَفْسِه هست یا لِبَغیره است؟! لِبَغیره است یعنی وجود، وجود لِبَغیره است؛ برای خودش نیست برای غیر است. البته لِبَغیره در اینجا نه، بغیره است نه لِبَغیره؛ وجود فی **نَفْسِه لِبَغیره** وجود عوارض و وجود صفات است. وجود ذوات، وجود فی **نَفْسِه لِنَفْسِه و بَغیره** است، بغیره یعنی متدلّی به آن وجود مستغنی و وجود بحت و بسیط است.

حالا این وجودی که وجود فی نفسه و لِنَفْسِه هست تمام این وجود ذوات نه اینکه حقیقت خارجیّه ندارند. اینکه بگوییم: اشیاء حقیقت خارجیّه ندارند غلط است، تعبیر غلطی است. حقیقت خارجیّه دارند. اشیاء حقیقت خارجیّه دارند اما حقیقت خارجیّه استقلالیه که بنفسه هست اختصاص به ذات پروردگار دارد؛ این را ندارند. بنابراین آنچه که در اینجا هست عبارت از اشیاء خارجی متیقّن است اما ذهن در اینجا وجود رابط خلق می‌کند، چطوری خلق می‌کند؟ همان‌طور که در سایر جاها و در سایر ظروف وجود رابط خلق می‌کرد، در اینجا هم همان کار را می‌کند؛ یک نگاه به وجود بسیط می‌کند و فکر می‌کند، می‌بیند وجود بسیط وجود لا حد و لا غیر و لا یتناهی است و در این مسئله شک نمی‌کند. از آن طرف به وجودات خارجی فکر می‌کند، می‌بیند

وجودات هستند؛ زید، عمرو، بکر، خالد، درخت، حجر، سماء، أرض، ملائکه، جنّ و انس تمام اینها وجود خارجی هستند. بین این وجودات خارجی و بین آن وجود بسیط یک مقارنه ایجاد می‌کند و ارتباط بین وجودات خارجی را با آن وجود بسیط تحفص می‌کند که چه نوع ارتباطی است؛ آیا این ارتباط، ارتباط اشراف است که یک شخص مدیر بر مصنوعی^۱ اشراف دارد؟

فرق وجود با موجود!

امروزی‌ها این را می‌گویند؛ اینهایی که اهل فلسفه نیستند، این احمق‌ها که اهل جدل [هستند و] هیچ حظّی ندارند، اینها می‌گویند: معاذ الله - عینش را هم از آن ته حلق که هیچ یک‌خرده پایین‌تر از ته حلق می‌گویند! - از اینکه اشیاء خارجی ...! من در یک مجلسی بودم یک آقای سیدی از این خطبای مشهد بود بعد یک چوب‌کبریت درآورد و گفت:

آقا این وجود است و خدای متعال عزّ اسمّه و جلّت عظمتّه هم وجود است؟!

احمق! خب بله! همان‌طور که به یک آدم این‌قدری از این آدم‌های [کوچک] که هستند شما انسان می‌گویید و به یک آدم سه متری هم انسان می‌گویید! همه انسان‌اند، چه اشکال دارد؟! آن ماهیت وقتی در همه‌جا باشد ... شما به یک مورچه حیوان می‌گویید یا بشر می‌گویید؟! حیوان می‌گویید، به یک فیل هم حیوان می‌گویید، به یک نهنگ در دریا هم حیوان می‌گویید درحالی‌که بین آنها تفاوت هست، چه اشکالی دارد؟! ایشان بین وجود و بین موجود اشتباه گرفتند! بله وجود یکی است موجود فرق می‌کند؛ یک موجودی داریم که موجود اطلاقی، لایتناهی، بسیط، بحت، چه و چه و چه است و یک موجود هم داریم وجودی که به اندازه پشه است این هم پشه است دیگر نمی‌توانیم بگوییم که معدوم است! می‌بینیم که [نیش می‌زند] و شما حالا [جایش را] می‌خارنید، خب این چرا قبلاً نمی‌خارید؟! به‌خاطر اینکه یک وجودی آمد اینجا نیش زد! پس معلوم است که هست حالا زورت می‌آید به آن موجود بگویی، من به آن می‌گویم: موجود، والا به آن که نمی‌توانیم معدوم بگوییم! این چیست؟! این نفهمیدن است! نمی‌فهمند! یعنی خیال می‌کنند که خدا از مقام تقدسش پایین می‌آید؛ اگر ما به خدا موجود بگوییم و به این پشه هم موجود بگوییم، از خدا کم می‌شود! نه بابا! با این تعبیر ما از خدا کم نمی‌شود! «بر دامن کبریا نشیند گرد»^۲.

این وجودات خارجی [وجود دارند] بعد عقل می‌آید و بین اینها و بین آن وجود مقارنه ایجاد می‌کند،

^۱ . فرهنگ معین: «مصنع: کارخانه، کارگاه.»

^۲ . امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۸۴، به نقل از خواجه عبدالله انصاری:

گر جمله کائنات کافر گردند *** بر دامن کبریا نشیند گرد

آیا از باب اشراف است؟! یعنی مثل مدیری که خلق کرده حالا دارد اینها را اداره می‌کند؟! آیا این طور هست؟! می‌گوییم: نه، از باب اشراف نیست، به ادله‌اش. آیا از باب وحدت عینی و وحدت حدودی است؟ یعنی «**هذا**» و «**هذا هذا**»؟! نه، می‌بینیم این هم نیست آن وجود، وجود لایتناهی و اطلاقی است و این وجود محدود است. دیگر نمی‌توانیم بگوییم: **هذا و هذا و هذا و هذا** این را هم نمی‌توانیم بگوییم. پس چیست؟! می‌گوییم: **هذا لیس غیر هذا!** این نکته در اینجا است! غیر از این نیست نه اینکه این، آن است. یک وقتی می‌گوییم: این قرطاس وجود خدا است؛ **هذا موجود، هذا هو الله!** اگر بگوییم: **هذا هو الله** خب خدای ده سانتی که نداریم! خدای ده سانتی ای که بشود پاره‌اش کرد! چنین چیزی معنا ندارد! آن وجود وجود لا حد است و این قرطاس محدود است. به این می‌توانیم بگوییم: **هذا لیس غیر الله!** این غیر خدا نیست. این قدر مسئله تفاوت می‌کند. اینکه می‌گوییم: غیر از خدا نیست یعنی وجود، وجود ربطی است. یعنی حقیقت و ذات این و آنچه که موجب بقای این است عبارت از ارتباط به اوست نه اینکه این وجود خارجی ندارد. در وجود رابط، اصلاً وجود خارجی نیست و اعتباری است در حالی که ما اعتبار نمی‌کنیم، واقعاً زید، زید است، اعتبار نمی‌کنیم و زید را به جای عمرو و عمرو را به جای زید [نمی‌گذاریم]. نه آقایان خیلی قشنگ هر کدام را به جای خودش می‌گذاریم و هیچ وقت اشتباه نمی‌کنیم! عوضی نمی‌گیریم اگر عوضی بگیریم همه چیز از بین می‌رود و کل عالم به هم می‌خورد هیچ اشتباه نمی‌کنیم! نه تنها ما بلکه همه حتی حیوانات هم همین طور هستند! هیچ کسی دیگری را اشتباه نمی‌گیرد چرا اشتباه نمی‌گیرد؟! چون مسئله اعتباری نیست. من باب مثال من حالا اعتبار بکنم که الآن این اسم را دارد، فردا دلم می‌خواهد اسمش را عوض کنم!

خلاصه عالم، عالم اعتبار است و اسم‌ها را عوض می‌کنیم ولی مسئله این طور نیست. خب اینکه این طور نیست دلیل بر این است که این وجود رابطی را که آقایان نسبت به اشیاء خارجی اطلاق می‌کنند، آن وجود رابط، نه آن وجود رابط مصطلح است؛ در آن وجود رابط مصطلح وجود فی نفسه خارجی وجود ندارد. در این وجود رابط، وجود فی نفسه و لِنفسه خارجی موجود است و آن عبارت است از همه اشیائی که هستند. اینها همه وجود فی نفسه و لِنفسه هستند.

بنابراین این اطلاق رابطی که در اینجا می‌کنند برای چیست؟ به خاطر این است که همان طوری که در وجود رابط، خود آن شیء و خود آن صفت، وجود فی نفسه خارجی ندارد، بلکه ذهن آن وجود خارجی را اعتباراً به صفت می‌دهد که عبارت از ابتدائیت است، این عالم وجود، وجود فی نفسه و لِنفسه استقلالی که بنفسه باشد ندارد بلکه این اشیاء در خارج مشابه و شبیه و نظیر به آن صفاتی است که عقل و ذهن آن صفات را اعتبار خارجی می‌کند. اما این به این معنا نیست که اینها در خارج نیستند، این به این معنا نیست که اینها در خارج عدم هستند، این به این معنا نیست که خارج فقط قوالب هستند! بعضی‌ها تعبیر می‌کنند که آنچه که در

خارج هست فقط قالب است فقط ماهیت است فقط حدود و رسوم است اما حقیقت نیست! حدود و رسوم کجا بود؟! خارج که حدود و رسوم نیست! حدود و رسوم بدون ذات که معنا ندارد! شما یک حجم تعلیمی بدون حجم طبیعی که در خارج ندارید! اگر یک حجم تعلیمی بخواهد در خارج تحقیق پیدا کند باید این در ضمن حجم [طبیعی] باشد. اگر یک سطح تعلیمی و یک کمّ تعلیمی بخواهد در خارج تحقق پیدا بکند باید در ضمن یک کمّ طبیعی در خارج تحقق پیدا بکند. فرض کنید معنا ندارد که بگوییم: در خارج فقط حدود هست! ماهیت بدون هویت که در خارج معنا ندارد تحقق پیدا بکند! این چه حرف بی اساسی است که زده می شود؟! بله اینها در مقام ذوق تألهی که خیلی می خواهند توغل در تذوق و تصوف و عرفان داشته باشند، اشعاری و مسائلی را می گویند؛ مثل شعر:

می گشت در بیابان رندی دهل دریده *** صوفی خدا ندارد او نیست آفریده^۱

یا مثل:

كُلُّ مَا فِي الْكَوْنِ وَهْمٌ أَوْ خِيَالٌ *** أَوْ عَكْسٌ فِي مَرَايَا أَوْ ظَلَالٌ^۲

چه معنایی را از این قضیه قصد می کنند؟! آیا واقعاً قصدشان این است که اصلاً وجود فی نفسه نیست؟! پس این چیزهایی که هست چیست؟! اگر می گویند: خواب می بینیم. نه آقا چشمان را باز می کنیم می بینیم! می بینیم اشیاء در خارج هستند خواب هم نمی بینیم! خود آن کسی هم که این را می گوید خودش هم خواب نمی بیند و خودش هم اشتباهی نمی گیرد. خود همان شخصی که این شعر را می گوید خودش اشیاء را در خارج هر کدام در جای خودش حکم خاص به خودش را به آن بار می کند.

بنابراین باید این قضیه روشن بشود که وجود رابطی را که ما برای اشیاء قائل هستیم این وجود رابط فقط وجود ذهنی است و وجود خارجی نیست. وجود خارجی وجود فی نفسه است اما این وجود فی نفسه استقلال دارد؟ نه، این را می بینیم استقلال ندارد. این وجود فی نفسه عبارت از همان ظهور آن حقیقت بسیط در محدود است همان طوری که این انوار جزئی عبارت از ظهور این حقیقت واحد در مرایای متفاوت است اما نه اینکه این جزئیات در خارج نیست. اگر در خارج نباشد که ما نمی توانیم همدیگر را ببینیم. آیا می توانیم بگوییم: این انواری که خارج هستند همه اینها وجود رابط هستند و وجود ناعتی نیستند؟! نه، همه اینهایی که در خارج هستند وجود فی نفسه و وجود محمولی دارند منتها این وجود محمولی، وجود بنفسه است یا وجود بغیره؟!

^۱ . اصطلاحات صوفیان مرآت عشاق، ص ۴۸۲:

می گفت در بیابان، رندی دهل دریده *** عارف خدا ندارد کو نیست آفریده

^۲ . دیوان اشعار جامی، فاتحة الشباب، غزل ۵۶۴.

نه همهٔ اینها وجودِ بغیره هستند؛ این ذاتی است که از آنجا تراوش کرد. اولاً: در مقام تراوش خودش فی نفسه بوده و لِنفسه بوده و این لِنفسه وقتی که تنزل پیدا کرده است به لِنفسه‌ها و فی نفسه‌های متعدد تقسیم می‌شود. در عین اینکه او عین آن وجود فی نفسه است.

پس از یک نقطه نظر می‌توانیم بگوییم: اعتباراً این انوار جزئیّه وجود رابط است. یعنی خودش حقیقت استقلالی ندارد بلکه حقیقت اینها در همان چراغ و لامپی است که در بالای سر ما قرار دارد و از یک طرف می‌توانیم بگوییم: اینها وجود فی نفسه و وجود محمولی هستند به جهت اینکه اینها وجود خارجی هستند؛ ما احساس می‌کنیم، جزئی هستند و قابل صدق بر کثیرین نیستند.

در عالم وجود هم مسئله به همین کیفیت است؛ به دو نظر، ما می‌توانیم دو نوع بر اشیاء خارجی حکم کنیم. اینجا محل دقت است که عرفا و بزرگان به خصوص مرحوم آقا^۱ در آن توحید عینی علمی و همان‌طور در الله شناسی این قضیه را قدری باز کرده‌اند و اگر این مطلب در اینجا روشن بشود، آن وقت کلمات بزرگان هم مفهوم خودش را پیدا می‌کند. پس به دو نظر ما می‌توانیم نسبت به اشیاء حکم کنیم:

نظر اول: نظر فی نفسه و تشخیص خارجی آنها است و این مسئله مسلم است، اگر ما نگوییم که در خارج تشخیص دارند پس اصل وجود بسیط را انکار کردیم و تمام اشیاء خارجی همه عدم می‌شوند و وجود بسیط به حال خودش باقی می‌ماند در حالی که وجود بسیط تبدیل و ظهور به این وجود خارجی شده است. پس انکار وجود جزئی خارجی، انکار وجود بحث و بسیط است؛ از معلول به علت. این از یک طرف.

[نظر دوم]: از یک طرف اعتراف به اینکه این وجود خارجی و این ظهور خارجی، چیزی جزء آن وجود بسیط نیست و استقلال ندارد پس وجود او وجود فی غیره است یعنی منمحي و فانی در آن وجود بحث و بسیط است همان‌طور که من باب مثال معنای ابتدائیت در «بصره» و «متحرک» فانی است؛ هست ولی فانی است و قابل اشاره نیست. همین‌طور وجود خارجی اشیاء فانی در وجود بحث و بسیط هستند. بله، به این معنا درست است؛ وجود تمام عالم خلق وجود رابطی است. پس به دو لحاظ دو صدق وجود بر همهٔ اینها می‌شود. این بحث وجود رابط بود. إن شاء الله از فردا خود عبارات کتاب را بیان می‌کنیم.

تلمیذ: در این مسئله اشاره کردید به بحث حجم تعلیمی و تحقق آن ولی سطح و حجمی را که ما می‌بینیم برای ما اثر تشکیل‌دهندهٔ حجم هست. یعنی اینها هیچ کدامشان نیازی به این سطح تعلیمی و طبیعی ندارند.

استاد: [نیاز به سطح] طبیعی ندارند.

تلمیذ: بله ندارند. دیگر پس اینها را شما به عنوان وجود رابط شما قلمداد می‌کنید؟

استاد: نه ببینید منظور من از تحقق خارجی و مصداقی اینهاست. الآن خود حجم تعلیمی و خود سطح

^۱. علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

تعلیمی از مفاهیم ثانویه است و وجودش فقط وجود ذهنی است اما آن حجمی که الآن برای این کتاب است آیا این حجم دارد یا ندارد؟! سطح هم دارد؛ این سطحی که الآن برای این کتاب است آیا قابل سریان بر جزئیات دیگر هم هست یا نه؟! نیست. این سطحی که الآن در اینجا است و ما می‌بینیم که این سطح است، سطح طبیعی است، این سطح طبیعی مصداق برای آن سطح تعلیمی و برای آن کمّ تعلیمی می‌شود و همان‌طور که خود زید و خود عمرو خارجی جزئی هستند و قابل صدق بر همدیگر نیستند ولی هردو اینها یک مابه‌الاشتراک دارند که انسانیت است آن قابل صدق است همین‌طور در مفاهیم ثانویه مانند اعراض هم مسئله به همین کیفیت است.

تلمیذ: همان‌طور که فرمودید ما یک وجود فی نفسه بیشتر نداریم که همه وجودها فانی در اوست

...

استاد: بله.

تلمیذ: ...

استاد: خب ظهوراتش که هست دیگر، نه وجود فی نفسه.

تلمیذ: آن را فانی دانستند.

استاد: فانی دانستند نه به‌عنوان اینکه سلب وجود از خودش می‌کند؛ به‌عنوان اینکه در تحت قاهریت یک وجود اقوی است، به این معنا است. این سلب از خودش نمی‌کنیم و حکم عدم به این نمی‌کنیم ولی درعین حال فانی است. بنابراین فنا منافات با وجود ندارد. فنانی در حد است؛ نه در اصل وجود.

تلمیذ: همین را می‌خواهم بگویم که ما کثرت فی نفسه نداریم.

استاد: کثرت استقلالی؟! بله خب نداریم.

تلمیذ: فقط یک فی نفسه در عالم بیشتر نیست.

استاد: فقط یکی است فقط یک تشخص است ما قائل به تشخص وجود هستیم!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد